

هو العليم

رساله

فص ممدوی

شناخت و معرفت حقیقی به ولی مطلق، حضرت حجت صلوات الله علیه

بر گرفته از کتاب شریف رساله سمرالفتوح

تالیف: حضرت علامه آیت الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی قدس الله نفسه الزکیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

و بعد آنکه: کتاب شریف پرواز روح را مطالعه کردم؛ و چون از مدتی قبل درباره محتویات آن کراراً سؤالاتی می‌شد و از این حقیر درباره آن نظریه می‌خواستند، و به واسطه عدم اطلاع بر آن مضامین، قادر بر پاسخ آنها نبوده‌ام و فقط به ذکر صدق و امانت مؤلف محترم آن (که از سابق‌الایام روابط فی‌الجمله دوستی و آشنایی برقرار بود) اکتفا می‌نمودم. اینک یکی از برادران ایمانی و اخلاء روحانی یک جلد برای من هدیه آورده و تقاضای مطالعه و نظریه نمودند؛ لذا برای اجابت التماس دعوت مؤمن یک دور آن را مرور، و نظریات خود را در موارد لازم در هامش همان کتاب ثبت کردم، تا موجب تذکره برای حقیر و تبصره برای دوستان عزیز و طالبان ارجمند بوده باشد.

و اینک خلاصه نظریه را که در آن هوامش مضبوط شده است، برای افرادی که بدون مطالعه کتاب می‌خواهند از آن مطلع گردند، در اینجا می‌نگارم؛ بحول الله و قوته و لا حول و لا قوه إلا بالله العلی العظیم.

نهایت سیر انسان را شناخت حضرت ولی عصر دانستن، و نقد آن

و اما در مطلب سوّم که: «نهایت سیر به شناخت ولی مطلق، حضرت حجّت صلوات الله علیه منتهی می‌گردد»، باید گفت که: این نیز خبط و اشتباه بزرگی است! زیرا وجود حضرت ولی عصر وجود استقلالی نیست، و صفات و اسماء آن حضرت نیز استقلالی نیست، وگرنه در این گفتار لزوم شرك بسیار واضح است.^۱

بلکه وجود آن حضرت ظلّی و تبعی است. هرچه هست از آن خداست، و صفات و اسماء حقّ متعال در آن حضرت تجلّی کرده است؛ پس آن حضرت تجلّی‌گاه حقّ است، و آینه و مرآت حقّ است، آینه تمام‌نمای ذات و جمال و جلال حقّ است.

و این مطلب از مسلّمات و ضروریات اسلام است که دین توحید است. و برای هیچ موجودی- جزئی و یا کلی، کوچک و یا بزرگ- وجود استقلالی را قائل نیست؛ بلکه همه موجودات، مظاهر و

^۱ - جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به امام شناسی، ج ۵، ص ۱۷۷؛ روح‌مجزّد، ص ۵۴۶. (محقق)

مَجالی ذات اقدس واجب الوجودند و هر کدام به حسب ضیق و سعه ماهیات و هویات خود، نشان دهنده حق می‌باشند.

قرآن کریم تمام موجودات مُلکی و ملکوتی را آیه خدا می‌داند؛ یعنی نشان‌دهنده خدا؛ یعنی خدا نما. شب و روز و اختلاف آنها، و باد و ابر و باران، و دریا و کشتی، و سرسبز شدن درختان و گیاهان، و عیسی و مادرش مریم، و ناقه صالح، و جبرئیل و سایر موجودات را که نام می‌برد یکایک آنها را آیه می‌شمرد.^۲

روایات نیز مقامی برای امامان به عنوان استقلال نمی‌پذیرد و آن را تفویض و غلط می‌داند؛ بلکه هر کمال و مقامی که دارند از خداست و با خداست و مالِ خداست.

آنان نماینده و ظهور دهنده هستند و بس، آنان راه و صراط و پل هدایت برای وصول به مقام عَزَّ شامخ حضرت حَقَّند جلَّ و عَزَّ. مقصد و مقصود خدا، ذات اقدس او و اسماء و صفات او است؛ و امامان واسطه فیض در دو قوس نزول و صعود می‌باشند.

و بنابراین وجود حضرت بقیه‌الله ارواحنا فداه، مرآتیت و آیتیت دارد برای وجود حضرت اقدس حقّ تعالی؛ و بنابراین شناخت و معرفت به آن حضرت نیز باید به عنوان آیتیت و مرآتیت شناخت حضرت حقّ تعالی بوده باشد.

و به لسان علمی: وجود آن حضرت نسبت به وجود حضرت حقّ متعال معنای حرفی است نسبت به معنای اسمی؛ و علی‌هذا راه و جاده و طریق سیر به سوی خداوند متعال، آن حضرت است؛ ولی مقصد و مقصود خود خداوند است جلَّ و عَزَّ؛ و معلوم است که اگر ما طریق را مقصد بینداریم، چقدر اشتباه کرده‌ایم.

باید به سوی خدا رفت، و لقای خدا و وصول به خدا و عرفان به خدا و فناء و اندکاک در ذات خدا را مقصد و مطلوب قرار داد؛ غایة الأمر چون این مقصد بدون این طی راه نمی‌شود و این مطلوب بدون این طریق به دست نمی‌آید، برای وصول به مقصد و مطلوب [باید] پا در این طریق نهاد.

چون نمی‌توانیم خورشید را بدون آینه و مرآت نگاه کنیم، باید جمال آن را در آب و یا آینه ببینیم. آینه و مرآت نسبت به خورشید معنای حرفی دارد؛ خودنما نیست، بلکه خورشید نماست. نه می‌توانیم از نظر به خورشید و انوار و حرارت و لمعان او دست برداریم، زیرا که حیات بخش است؛ و نه می‌توانیم در آینه به نحو استقلال بنگریم، زیرا که در این صورت نماینده خورشید نیست و چهره آن را در خود منعکس نمی‌کند؛ آینه در این حال خودنماست، شیشه است، صیقل است، و در حقیقت عنوان آینه بودن را ندارد. اما اگر در آینه و آب به نحو مرآتی و نمایندگی نظر کردیم، دیگر آن را نمی‌بینیم؛ بلکه خورشید را در آن می‌بینیم.^۳

۲ - جهت اطلاع بیشتر پیرامون آیه بودن موجودات مُلکی و ملکوتی رجوع شود به امام شناسی، ج ۵، ص ۷۵؛ تفسیر آیه نور، ص ۱۲۹ الی ۱۴۶. (محقق)

۳ - به همین جهت است که نظر در آینه به نحو استقلال منافاتی با حرمت نظر در آینه در حال احرام ندارد و محرم می‌تواند به آن نظر بیندازد؛ اما اگر بخواهد به عنوان مرآتیت در او بنگرد و صورت خود را در او مشاهده کند، حرام خواهد بود. ۱

پس باید حتماً در آینه بنگریم تا خورشید را ببینیم؛ راهی غیر از این نداریم؛ و به عبارت علمی: آینه ما به یَنْظَر است، نه ما فیه یَنْظَر.

وجود مقدّس حضرت بقیة الله عَجَّلَ اللهُ تعالی فرجه، آینه تمام نمای حقّ است، و باید در آن آینه، حقّ را دید نه خود آن را؛ چون خودی ندارد؛ و نمی‌توان بدون آن حقّ را دید، چون بدون آن حقّ قابل دیدن نیست؛ و بنابراین حتماً باید حقّ را از راه و از طریق و از آینه و مرآت آن ولی اعظم جست، و به سوی او در تکاپو بود.

در دعاها و مناجات‌ها مخاطب خداست از راه آن حضرت، و از سبیل و صراط آن حضرت؛ و بنابراین اگر به خود آن حضرت هم عرض حاجت کنیم و او را مخاطب قرار دهیم، باید متوجّه باشیم که عنوان استقلال به خود نگیرد و جامه استقلال به خود نپوشد؛ بلکه عنوان وساطت و مرآتیت و آیتیت پیوسته در ذهن و در مدّ نظر باشد؛ و در حقیقت باز هم خداوند را مخاطب قرار داده‌ایم؛ چون آینه و مرآة بما هی مرآة قابل نظر استقلالی نیست، بلکه نظر تبعی است؛ و نظر استقلالی به همان صورت منعکس در آن بازگشت می‌کند.

این مسأله از مهم‌ترین مسائل باب عرفان و توحید است که: کثرات این عالم تنافی با وحدت ذات حقّ ندارند؛ زیرا وحدت اصلی، و کثرات تبعی و ظلّی و تعینی و مرآتی است.

و [بر این اساس] مسأله ولایت به خوبی روشن می‌شود که: حقیقت ولایت همان حقیقت توحید است، و قدرت و عظمت و علم و احاطه امام، عین قدرت و عظمت و علم و احاطه حقّ است تبارک و تعالی؛ دوئیتی در بین نیست، و اثنینیتی وجود ندارد. بلکه خواستن از خدا بدون عنوان وساطت و مرآتیت امام معنی ندارد؛ و خواستن از امام مستقلاً بدون عنوان وساطت و مرآتیت برای ذات اقدس حقّ نیز معنی ندارد، و در حقیقت خواستن از امام و خواستن از خدا یک چیز

از اینجا استفاده می‌کنیم که هرچه انسان در مقام تهذیب و تزکیه از جنبه استقلالی او کم‌گردد و به جنبه عبودیت که نیستی و فقر و نیاز و طلب و صفر بودن است، نزدیک شود، به سرمنزل مقصود نزدیک‌تر شده است و حظّ بیشتری از قرب و مؤانست با جوار حقّ را دارا شده است، تا جایی که دیگر هیچ شائبه‌ای از هویت خارجی او و آثار تشخّص و تعین در او باقی نماند و وجود او فانی و محو در ذات اقدس احدیت گردد که در این مرتبه به مرتبت خلافت الهی و کمال وجودی نایل شده است؛ چنانچه حافظ شیراز-رحمة الله علیه- می‌فرماید:

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز
یا اینکه فرموده‌اند:

فارفح بلطفك إني من البين ۳

بینی و بینک اِنّی نیازعنی

« حجاب بین من و تو را همین تقرّر و استقامت نفس من به وجود آورده است، پس بیا و از روی لطف و کرم مرا از خود وارهان و نفس مرا از من بازستان تا حجاب از میان برخیزد.»

و بدین لحاظ است که امام علیه‌السلام واجد مقام ولایت و مظهریت اتمّ الهی گشته است، زیرا دیگر از خود چیزی ندارد و همه چیزش او شده است؛ پس او خود در خود ظهور نموده و خود، خود را به عالمیان نمایانده است؛ پس در اینجا سخت تأمل و دقّت نما که منشأ ظهور و فتح ابواب و انکشاف اسراری بس عظیم خواهد بود! (معلق)

(۱). جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۵، ص ۱۳۱.

(۲). دیوان حافظ، طبع پُژمان، غزل ۲۶۵.

(۳). رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۰۶، تعلیقه ۷۹: «این بیت شعر از حسین بن منصور حلاج است و مرحوم صدرالمتألّهین آن را در اسفار، ج ۱، ص ۱۱۶ آورده است.»

است. نه تنها يك چیز در لفظ و عبارت و از لحاظ ادبیت و بیان، بلکه از لحاظ حقیقت و متن واقع؛ چون غیر از خدا چیزی نیست. «تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»^۴.

و در اینجا دو طایفه به ضلالت و گمراهی رفته‌اند: اول طایفه وهابیه، دوم طایفه شیخیه.

اما طایفه وهابیه: قدرت و عظمت و علم و احاطه را از ذات اقدس حق می‌دانند؛ ولی عنوان وساطت را از وسائط، و مرآتیت را از آینه‌های حق الغاء می‌کنند؛ و بنابراین در اشکال و محذوری واقع می‌گردند که ابداً تا روز قیامت هم اگر فکر کنند، خلاصی از آن ندارند؛ و آن اشکال این است که:

ما بالوجدان و الشهود، کثرتی را در این عالم مشاهده می‌کنیم، و آنان را دارای قدرت و عظمت و علم و حیات می‌بینیم. اگر قدرت را در ذات ازلی حق بدون این کثرات و این آینه‌ها بدانیم، این کلام وجداناً غلط است، زیرا قدرت در موجودات وجداناً مشهود است. و اگر این موجودات را دارای قدرت مستقل- گرچه به اعطاء حق باشد- بدانیم، این هم موجب شرك و ثنویت و تعدد آلهه و هزاران اشکال لاینحل دیگر می‌گردد، زیرا لازمه این کلام تولد موجودات از ذات حق می‌شود، و این کلام عین تفویض است، و می‌دانیم که خداوند «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ* وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» است.

بنابراین هیچ چاره علمی و فلسفی نداریم مگر آنکه کثرات را مظاهر و مجالی ذات اقدس حق بدانیم؛ بدین گونه که قدرت و عظمت و علم و سایر اسماء و صفات حضرت احدیت، در این موجودات هریک به حسب سعه و ضیق ماهیت و هویت آنها ظهور و بروز کرده است؛ و بنابراین در ارواح مجرّده، و نفوس قدسیه انبیاء و ائمه علیهم‌السلام، و حضرت مهدی ارواحنا فداه، که سعه وجودی آنها بیشتر است، طبعاً بیشتر ظهور و بروز کرده است؛ و علی‌هذا قدرت و علم در عین آنکه اختصاص به ذات حق دارد، ظهورش در این مرآئی و آینه‌ها شهوداً غیر قابل انکار و عقلاً لازم و ثابت است.

ظهور و ظاهر، و حضور و حاضر يك چیز است؛ معنای حرفی مندک در معنای اسمی است و اثبات دو چیز نمی‌کند. حاجت خواستن از پیامبر اکرم و امامان معصوم، عین حاجت خواستن از خداست و این مسأله عین توحید است!

در فلسفه متعالیه و حکمت اسلامی، وجود وحدت در کثرت و کثرت در وحدت ذات حق، به اثبات رسیده است. و خداوند همان‌طور که دارای اسم احدیت است که مبری از جمیع اسماء و تعینات و منزّه از هر اسم و رسم می‌باشد، همین‌طور دارای اسم واحدیت است که به ملاحظه ظهور و طلوع

۴ - سوره الرّحمن (۵۵) آیه ۷۸.

۵ - سوره الإخلاص (۱۱۲) آیات ۳ و ۴. ترجمه از الله شناسی، ج ۳، ص ۲۷۰: «نزایده است و زاییده نشده است، و هیچ‌کس برای او شریک و هم‌تا نیست.»

او در عالم اسماء و صفات کلیه و جزئیه، و پیدایش عوالم چه از مُلك و چه از ملکوت، ملاحظه شده است.^{۶، ۷}

و اما طایفه شیخیه: آنان نهایت سیر انسان را به ذات اقدس حقّ نمی‌دانند؛ و وصول او را به مقام عزّ شامخ حضرت احدیت، و فناء و اندکاک هستی او را در ذات او جلّ و عزّ، صریحاً انکار می‌کنند. فبناء علی هذا امکان عرفان الهی و معرفت ذات حقّ را درباره انسان منکرند و می‌گویند: نهایت سیر عرفانی و کمالی انسان به سوی ولی اعظم است که حجاب اقرب و واسطه فیض است.

و روی همین اصل است که با فلسفه و عرفان که راه‌گشای توحید است، سخت مخالفند.

آنان می‌گویند:

ذات اقدس حقّ از هر اسم و رسمی بَری، و از هر صفتی مَبَری است؛ و بنابراین اسماء و صفات حقّ عین ذات او نیستند و در مرحله پایین‌تر قرار دارند، و بالتّیجه ذات حقّ فاقد هر صفت و اسمی است.

حضرت امام زمان اسم خداست و در رتبه پایین‌تر از ذات است؛ و چون سیر به سوی ذات- که خارج از هر اسم و رسمی است، و ازلی و ابدی است، و ما لا نَهاییه له می‌باشد- محال است؛ لذا غایت سیر انسان به سوی اسم اعظم حقّ است که همان ولی اعظم است که فاصله و واسطه بین خدا و خلق است.

اشکالات وارده بر این نوع عقیده بسیار است:

اوّل آنکه: اگر صفات و اسماء حقّ را از او جدا بدانیم، و ذات را بدون هیچ‌گونه اسم و رسمی بشناسیم، مرجع این گفتار به آن است که ذات حضرت حقّ فاقد حیات و علم و قدرت است؛ بنابراین يك ذات خشك و مرده و جاهل است، و تعالی الله عن ذلك!^۸

دوّم آنکه: آیات قرآن و روایات جمیعاً ما را دعوت به ذات حقّ می‌کنند، در سیر و در معرفت؛ و نهایت سیر و وصول و عرفان را عرفان و وصول به ذات حقّ می‌دانند، نه وصول و عرفان به ولی اعظم او.

^۶ - جهت اطلاع بیشتر پیرامون مقام احدیت و واحدیت رجوع شود به توحید علمی و عینی، ص ۷۳؛ امام شناسی، ج ۵، ص ۱۴۴؛ تفسیر آیه نور، ص ۷۷. (محقق)

^۷ - جهت اطلاع بیشتر بر مبانی و هابیت و ایرادهای وارد بر آنها پیرامون حقیقت ولایت و عدم انفکاک آن از توحید، رجوع شود به امام شناسی، ج ۵، ص ۱۴۲ الی ۱۷۷؛ ج ۹، ص ۱۴۷ و ۱۷۶؛ ج ۱۱، ص ۲۴۳؛ الله شناسی، ج ۱، ص ۴۵؛ نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۳۴۵. (محقق)

^۸ - جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به روح مجرد، ص ۴۲۷؛ حریم قدس، ص ۸۸.

سوّم آنکه: چرا خود امام و ولی اعظم، امکان عرفان و وصول به ذات اقدس حقّ را دارد و سایر افراد بشر ندارند؟! اگر برای او ممکن است برای همه ممکن، و اگر برای غیر او محال است، چگونه برای او ممکن شد؟!^۹

شیخیه می‌گویند: ولی اعظم نه ممکن است و نه واجب؛ مرتبه‌ای است بین امکان و وجوب.

پاسخ آنکه: ما مرتبه‌ای بین امکان و وجوب را تعقل نمی‌کنیم؛ همه مردم ممکنند، و غایت سیر آنها اندک و فناء در ذات حضرت حقّ متعال.

چهارم آنکه: ولی اعظم باید وجود استقلالی داشته باشد، نه تبعی و ظلّی و مرآتّی؛ وگرنه باید مقصد ذات حقّ باشد، و در این فرض لازمه‌اش شرك و ثنویت و تفویض و تولّد است، و تعالی الله عن ذلك!^{۱۰، ۱۱}

^۹ - جهت اطلاع بیشتر پیرامون امکان وصول سایر افراد به ذات اقدس حق رجوع شود به الله‌شناسی، ج ۱، ص ۲۳۷؛ ج ۲، ص ۳ الی ۱۸۰؛ امام شناسی، ج ۵، ص ۱۷۸ و ۱۹۰؛ معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۳۸؛ نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۲۹۷؛ لب اللباب، ص ۳۸؛ تفسیر آیه نور، ص ۱۰۱. (محقق)

^{۱۰} - از جمله مسائل غامضه حکمی که مدار بحث و نقاش بسیاری از متکلمین و فلاسفه و عرفا بوده است، مسأله اتحاد ذات باری و عینیت آن با صفات و اسماء و عدم آن می‌باشد.

^{۱۱} شکی نیست که حقّ تعالی در مقام ذات، واجد اسمایی نظیر علیم و حی و قدیر است، و نیز در مقام فعل و ظهور متّصف به خالقیت و رازقیت و راحمیت و ... می‌باشد.

گرچه بسیاری را عقیده بر این است که: «اسماء ذاتیه همه در يك مرتبه از وجود نسبت به ذات باری قرار دارند»؛ ولی با کمی تأمل به نظر می‌رسد که اسم حی با سایر اسماء در اتحاد با ذات متفاوت است، و اشکالی که در عینیت ذات با اسماء ذاتیه مطرح است، در مورد اسم حی مصداق ندارد و آن از دایره نزاع خارج می‌باشد.^۱

اینکه دو اسم دیگر ذات (یعنی علیم و قدیر) آیا عینیت و وحدت با ذات دارند یا ندارند، مجال دیگری را می‌طلبد. آنچه در اینجا باید مورد تأمل قرار گیرد کیفیت تأثیر گذاری و اعمال اسماء کلیه و صفات لایتناهی ذات باری است در عالم امکان و نشئه خارج؛ حال چه ما معتقد به اتحاد ذات با اسماء کلیه بشویم یا نشویم؛ چنانچه همین نکته در ائصاف ذات به وصف احدیت است. و به همان ملاکی که ما معتقد به عینیت ذات با اسم حی شدیم، در اینجا نیز ملتمز به وحدت عینی ذات با صفت احدیت می‌باشیم، به خلاف اسم واحد که در جنبه متأخر از اسم احد قرار دارد.

آنچه که باید به آن توجه داشت این است که اسماء ذاتیه که در مرتبه ذات مورد بحث قرار گرفته‌اند، چه با نفس ذات عینیت داشته باشند یا نه، قطعاً ظهور و بروز حاقّ ذات خواهند بود، نه اینکه از جای دیگری به نفس ذات اضافه و ملحق و عارض گردند؛ و به تعبیر دیگر مقام علیّت ذات است که ظهور آن به صورت حقیقت علمی در اسم علیم تبلور یافته و یا به صورت واقعیت اقتدار در اسم قدیر متحقّق گشته است؛ بنابراین حقیقت اسم علیم و قدیر چیزی جز نفس هویت ذات در مرتبه ظهور نخواهد بود. از اینجا روشن می‌شود که نزول اسماء کلیه در مظاهر صفات نیز قطعاً باید به همین ترتیب و کیفیت بوده باشد، و الاّ خلف خواهد بود.

بنابراین چه وهابیان که قدرت را منحصر در ذات باری دانسته‌اند و سایر موجودات را فاقد آن می‌دانند، و چه طایفه شیخیه که تفویض قدرت را به رابطه بین ذات و سایرین قائل هستند، هر دو مشرک و خارج از انتحال به شریعت اسلام می‌باشند، زیرا هر دو اصل علیّت را در ارتباط با اعمال ذات و تنفیذ اراده احدیت به دست فراموشی سپرده‌اند.

زیرا همین که ما قائل به انحصار علم و حیات و قدرت در ذات باری بشویم، ذات او را از سایر تعینات و تشخّصات خارجیه جدا نموده‌ایم و خدا را در عالمی دیگر و فضایی دیگر جدای از فضا و مرتبه این عالم دانسته‌ایم، و این عین ثنویت و تشریک خواهد بود. و بر اساس قاعده شیخیه اینکه ما بیاییم و بین ذات پروردگار و خلاق فاصله‌ای به اسم امام بگذاریم و ارتباط خلاق را به امام برسانیم و آنها را از ربط با ذات پروردگار منقطع نماییم، خواهی نخواهی، من حیث لا یشعر، مسأله علیّت ذات را با ممکنات خارجیه منکر شده، و باز در اینجا دو اصل قدیم برای خویش ایجاد نموده‌ایم: یکی: ذات باری که در افق اعلی و غیر قابل دسترس و ارتباط با خلاقش می‌باشد، و اصل دوّم: ذوات مقدّسه معصومین علیهم‌السلام که احاطه و اشراف بر ممکنات دارند، و هیچ ربطی بین ممکنات و ذات باری وجود ندارد.

باید توجه داشت که این نظریه شیخیه برای بسیاری از مردم عوامّ ما نیز موجود است، گرچه به حسب ظاهر از انتساب به آنها استنکاف می‌نمایند؛ چنانچه اکثر کسانی که در مسأله جبر و اختیار سخنی گفته و یا مطلبی نگاشته‌اند، در مآل یا در وادی جبر فرو غلطیده و یا به تفویض روی آورده‌اند.

الی غیر ذلك از اشکالات و ایراداتی که باید مفضلاً در جای خود ایراد گردد^{۱۲}. ۱۳. ۱۴.

این دو طایفه هر دو به خطا رفته‌اند، زیرا اگر از ممکنات- چه مادی و چه مجرد- عنوان مراتب را برداریم و چه به آنها عنوان استقلال بدهیم، هر دو غلط است. و صحیح آن است که نه این است و نه آن؛ بلکه موجودات دارای اثر حق هستند، و دارای صفات حق هستند، و مظاهر و مجالی ذات و اسماء حسنی و صفات علیای او هستند.

مذهب وهابیه به جبر، و مذهب شیخیه گرایش به تفویض دارد؛ و هر دو غلط است؛ «بل امر بین الأمرین»^{۱۵} و «منزلة بین المنزلتین»^{۱۶} و آن طلوع نور ذات اقدس حق است در کثرات مادی و مجرد.

مذهب وهابیه، انکار قدرت و علم حق را در موجودات می‌کند، و مذهب شیخیه انکار قدرت و علم حق را در ذات خود حق؛ پس هر کدام از این دو مذهب به تعطیل گرویده‌اند و این هر دو غلط است.

ناگفته نماند در رساله شریفه توحید علمی و عینی- که دُرّی است یتیم و جوهری است عدیم‌النظیر- تمام سخن مرحوم آیه‌الله سید احمد کربلابی روی همین نکته دور می‌زند، که ایشان فاصله طبقاتی بین ذات باری و سایر مخلوقات را می‌خواهند از میان بردارند، و مرحوم آیه‌الله اصفهانی در مقام اثبات چنین فاصله‌ای می‌باشند. البته ریشه استدلال مرحوم شیخ در قبال ادله قاطعه مرحوم سید بر مسأله تشکیک در وجود است، و ما بحمد الله و المنة در مباحث فلسفه (اسفار) به خوبی و وضوح مبرهن ساختیم که اعتقاد به تشکیک وجود هیچ منافاتی با مسأله تشخص وجود ندارد، و التزام به تشکیک وجود با توجه به کیفیت تبیین و توضیح این فقیر، عین التزام به تشخص وجود می‌باشد؛ و الله العالم- (معلق)

(۱). جهت اطلاع بیشتر پیرامون تفاوت صفت حیات با سایر صفات ذاتی حق تعالی رجوع شود به افق وحی، ص ۴۵. (محقق)
۱۲ - جهت اطلاع بیشتر بر مبانی شیخیه و ایرادهای وارد بر آنها پیرامون حقیقت ولایت و عدم انفکاک آن از توحید، رجوع شود به الله شناسی، ج ۳، ص ۶۷ و ۳۵۶؛ امام شناسی، ج ۵، ص ۱۷۷ الی ۱۹۳؛ روح مجرد، ص ۳۸۸؛ حریم قدس، ص ۸۷. (محقق)
۱۳ - پاسخ به جوابیه شیخیه از ایرادات مرحوم والد، قدس سره

۱۴ اخیراً مقاله‌ای از طرف برخی از معارف شیخیه در نقد ایرادات مرحوم والد، علامه طهرانی- قدس سره- منتشر شده است و نسبت به انفکاک مرتبه ولایت از مرتبت توحید که نهایت سیر انسان را در عوالم ربوبی به معرفت امام علیه‌السلام می‌رسانند، و مرحوم والد- رضوان الله علیه- شدیداً آن را رفض و طرد نموده‌اند، اشکال و ایراد نموده است و از احادیث و اخباری مانند: «بنا عرف الله و بنا عبد الله»؛ ۱ و یا چنانچه در تفسیر آیه شریفه «و لله الأسماء الحسنى فادعوه بها» ۲ امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند: «نحن و الله الأسماء الحسنى التي لا يقبل الله من العباد عملاً إلا بمعرفتنا»؛ ۳ و یا حدیث قدسی معروف: «لولاك لما خلقت الأفلاك» ۴ استفاده برده‌اند؛ و همین‌طور روایاتی که دلالت بر وساطت نزول فیض و رزق از ناحیه پروردگار در نفوس مطهره معصومین علیه‌السلام دارد. حال صرف نظر از صحت و عدم صحت انتساب آنها به معصوم علیه‌السلام بهره جسته است، غافل از اینکه مطالب مذکور هیچ دخلی به ایراد مرحوم والد بر مبنای شیخ احمد احسائی نداشته، و کاملاً از محط بحث بیگانه‌اند. مفاد و لب ایراد مرحوم والد در کتاب شریف الله شناسی این است که:

از آنجا که وجود حق وجود بحت و بسیط و بالصرافه است، طبعاً تعین آن وجود اطلاق و بالصرافه اقتضای حضور و بروز خویش را در همه مجالی و مجاری و کثرات خواهد نمود، و هیچ مرتبه از مراتب موجودات بدون وجود بالصرافه حق متحقق نخواهند شد؛ و انفکاک بین ذات حق با هر مرتبه از مراتب تعینات، موجب تعدد واجب‌الوجود خواهد شد؛ و هذا کفر و شرک و ضلالة!
بنابراین بر مسلک شیخ احمد احسائی که رتبه ولایت را جدا از رتبه توحید قرار داده و کیفیت وجود را در دو مرتبه متمایز و متفارق گردانیده است، بین وجود امام علیه‌السلام و وجود حق تعالی حد فاصل و افتراق خواهد افتاد و جمیع خلائق در کیفیت وجود و ارتقاء آن به سمت مبادی مجرد به وجود ولایی امام علیه‌السلام خواهند رسید و از آن تجاوز نخواهند نمود، و این عیناً التزام به تعدد وجود و افتراق در حقیقة البسیطة با سایر انحاء وجود است؛ و لذا می‌توان گفت: شیخ احمد احسائی همچون مثل معروف: «آمد ابرویش را بباراید چشمانش را کور ساخت»، خواسته با ترفیع مقام و مرتبت امام علیه‌السلام و اعطاء فیض از ناحیه نفوس مقدسه آنها به جمیع مخلوقات،

۱۵ - الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۱.

۱۶ - بحار الأنوار، ج ۵، ص ۷۰.

وجود حضرت حجّة بن الحسن ارواحنا فداه، ظهور اتمّ حقّ و مجلای اکمل ذات حضرت ذوالجلال است؛ مقصد خداست و آن حضرت آیه و آینه و رهبر و راهنماست. و ما اگر در توّسّلاتمان به آن حضرت مستقلاً نظر کنیم و لقاء و دیدار او را مستقلاً بخواهیم، نه به فیض او نائل می‌شویم و نه به لقاء خدا و زیارت حضرت محبوب.

اقاً به فیض او نمی‌رسیم، چون وجودش استقلالی نیست و ما به دنبال وجود استقلالی رفته‌ایم؛ و اقا به لقاء خدا نمی‌رسیم، چون به دنبال خدا نرفته‌ایم و در آن حضرت، خدا را ندیده‌ایم.

لذا اکثر افرادی که در عشق حضرت ولی عصر می‌سوزند، و اگر هم موقّف به زیارت شوند باز هم از مقاصد دنی و جزئی و حوایج مادّی و معنوی تجاوز نمی‌کنند، روی این اصل است که آن حضرت را مرآت و آیه حقّ نگرفته‌اند؛ و الاّ به مجرّد دیدن خدا را ببینند و از وصال آن حضرت به وصال حقّ نائل آیند؛ نه آنکه باز خود آن حضرت حجابی بین آنان و بین حقّ شود و از آن حضرت تقاضای حاجات دنیوی و آمرزش گناه و اصلاح امور را بخواهند.

چه بسیاری از افراد که به محضرش مشرّف شده‌اند و آن حضرت را هم شناخته‌اند، ولی از عرض این‌گونه حاجات احتراز نکرده‌اند و همین چیزها را خواستار شده‌اند؛ پس در حقیقت شناخته‌اند، زیرا معرفت به او معرفت به خداست؛ **مَنْ عَرَفَكُمْ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ.**^{۱۸}

هر کس بخواهد خدمت او برسد باید تزکیه نفس کند، و به تطهیر سرّ و اندرون خود اشتغال ورزد. در این صورت به لقای خدا می‌رسد که لازم‌اش لقاء آن حضرت است، و به لقاء آن حضرت می‌رسد که بالملازمه لقای خدا را پیدا کرده است؛ گرچه در عالم خارج و طبیعت مشرّف به شرف حضور بدن عنصری آن حضرت نشده باشد.

پس عمده کار، معرفت به حقیقت آن حضرت است؛ نه تشرّف به حضور بدن مادّی و طبیعی. از تشرّف به حضور بدن مادّی و طبیعی فقط به همین مقدار بهره می‌گیرد، ولی از تشرّف به حضور حقیقت و ولایت آن حضرت سرّش پاک می‌شود و به لقاء حضرت محبوب (خداوند متعال) فائز می‌گردد. «لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ»^{۱۸}.

علاّمه بحرالعلوم- قدّس الله نفسه- عمری را در مجاهده با نفس اماره و تزکیه سرّ و تطهیر نفس برای عرفان الهی و وصول به مقام معرفت و فناء و اندکاک در ذات حضرت حقّ بسر آورد؛ و از رساله سیر و سلوک او، مقام او در مراحل و منازل عرفان مشهود است. او که به خدمتش مشرّف می‌گشت، با این دیده بود (با دیده حقّ بین، نه با دیده خودبین):

چشمی که بود خودبین کی روی تو را بیند؟

حقّ بین نظری باید تا روی تو را بیند

۱۷ - الکافی، ج ۴، ص ۵۷۸: «مَنْ عَرَفَهُمْ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ».

۱۸ - سوره الضّافات (۳۷) آیه ۶۱. ترجمه از لبّ اللباب، ص ۱۸:

« برای چنین چیزی عمل کنندگان باید عمل کنند.»

از آن مرحوم حکایت کرده‌اند که:

روزی چون اذن دخول برای تشرّف به حرم مبارک حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را خوانده بود، همین که خواست داخل شود، ایستاد و خیره به گوشه حرم مطهر می‌نگریست و مدّتی به همین منوال بود و با خود این بیت را زمزمه می‌کرد:

چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن به رخت نظاره کردن سخن خدا شنیدن

بعداً از علّت توقّفش پرسیدند، در پاسخ گفت: «حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه در زاویه حرم مطهر نشسته بودند و مشغول تلاوت قرآن بودند.»^{۱۹}

این است معنای وصول، و این است حقیقت آیتیت و مرآتیت!

شیخیه می‌گویند:

چون امام زمان فقط می‌تواند به وصال خدا نائل آید، و ما نیز بدون واسطه نمی‌توانیم به وصال امام زمان نائل آییم، باید واسطه و ربطی در بین باشد که ما را به آن حضرت ربط دهد و آن شیخ و استاد است که آن را رکن رابع گویند. پس غایت سیر ما فنای در شیخ، و غایت سیر شیخ فنای در امام، و غایت سیر امام فنای در حقّ است؛ و این چهار رکن لازم است.^{۲۰}

و از آنچه گفته شد، فساد این گونه عقیده روشن شد.

و ما باید- بحمد الله و حسن توفیقه- خوب متوجّه باشیم که ناخودآگاه از آراء و افکار آنان تبعیت نکنیم، زیرا مخالفت با سیر به سوی خدا و دشمنی با عرفان و نظر کردن به امام زمان به نحوه وجود استقلالی، از مختصّات شیخیه است، و اگر چنین دأب و دیدنی داشته باشیم و بدین منهای حرکت کنیم، من حیث لا نشعر آن عقیده را اتخاذ نموده‌ایم.

مجالس و محافل توسّل به حضرت ولی عصر بسیار خوب است، ولی توسّلی که مطلوب و منظور از آن، حقّ باشد، وصول به حقّ باشد، رفع حجب ظلمانی و نورانی باشد، کشف حقیقت ولایت و توحید باشد، حصول عرفان الهی و فناء در ذات اقدس او باشد؛ این مطلوب است و پسندیده؛ و لذا انتظار فرج که حتّی در زمان خود ائمه علیهم‌السلام از بزرگ‌ترین و با فضیلت‌ترین اعمال محسوب می‌شده است، همین بوده است.

توسّل به حقیقت ولایت آن حضرت برای کشف حجاب‌های طریق از افضل اعمال است، زیرا توحید حضرت حقّ از افضل اعمال است. و انتظار ظهور خارجی آن حضرت نیز به واسطه مقدمیت بر ظهور باطنی و کشف ولایت آن حضرت نیز مفید است؛ و انتظار ظهور خارجی بر این اصل محبوب و پسندیده است.

^{۱۹} - امام شناسی، ج ۵، ص ۱۸۳؛ و با قدری اختلاف النجم الثاقب، ص ۴۷۱.

^{۲۰} - جهت اطلاع بیشتر پیرامون اعتقاد به رکن رابع در شیخیه، رجوع شود به الله شناسی، ج ۳، ص ۶۸ الی ۷۴. (محقق)

و اما چنانچه فقط دنبال ظهور خارجی باشیم، بدون [توجه به] منظور و محتوای از آن حقیقت، در این صورت آن حضرت را به ثمن بخشی فروخته‌ایم و در نتیجه خود ضرر بسیاری برده‌ایم، زیرا مراد و مقصود، تشرّف به حضور طبیعی نیست، وگرنه بسیاری از افراد مردم در زمان حضور امامان به حضورشان می‌رسیده‌اند و با آنها تکلم و گفتگو داشته‌اند، ولی از حقیقتشان بی‌بهره بوده‌اند.

اگر ما در مجالس توسّل و یا در خلوت، به اشتیاق لقای آن حضرت بوده باشیم و خداوند ما را هم نصیب فرماید، اگر در دلمان منظور و مقصود لقای خدا و حقیقت ولایت نباشد، در این صورت به همان نحوی به خدمتش مشرّف می‌گردیم که مردم در زمان حضور امامان به خدمتشان مشرّف می‌شده‌اند؛ و این غیبی و ضرری است بزرگ که با جدّ و جهد و با کدّ و سعی ما به محضرش شرفیاب شویم و مقصدی بالاتر و والاتر از دیدار ظاهری را نداشته باشیم، یا آن حضرت را برای حوایج مادیه و یا رفع گرفتاری‌های شخصی و یا عمومی استخدام کنیم؛ این امری است که بدون زحمت توسّل، برای همه افراد زمان حضور امامان علیهم‌السلام حاصل بوده است.

ولی آنچه حقّاً ذی‌قیمت است، تشرّف به حقیقت و وصول به واقعیت آن حضرت است؛ اشتیاق به دیدار و لقای آن حضرت است از جهت آیتیت و مرآتیت حضرت حقّ سبحانه و تعالی؛ این مهمّ است و این از افضل اعمال است. و چنین انتظار فرجی زنده کننده دل‌ها و راحت بخشنده روان‌هاست. رزقنا الله إن شاء الله بمحمّد و آله.

دانستن زمان ظهور خارجی برای ما چه قیمتی دارد؟ و لذا در اخبار از تفحص و تجسس در این گونه امور هم نهی شده است.

شما فرض کنید ما با علم جفر و رمل صحیح به‌دست آوریم که ظهور آن حضرت در يك سال و دو ماه و سه روز دیگر خواهد بود؛ در این صورت چه می‌کنیم؟ وظیفه ما چیست؟

وظیفه ما تهذیب و تزکیه و آماده کردن نفس اماره است برای قبول و فداکاری و ایثار. ما همیشه مأمور بدین امور هستیم و پیوسته باید در صدد تهذیب و تطهیر نفس برآییم؛ چه ظهور آن حضرت در فلان وقت مشخص باشد و یا نباشد. و اگر در صدد برآمدیم موفق به لقای حقیقی او خواهیم شد، و اگر در صدد نبودیم لقای بدن عنصری و مادّی آن حضرت برای ما اثر بسیاری نخواهد داشت و از این لقاء هم طرفی نخواهیم بست.

و لذا می‌بینیم بسیاری از افرادی که اربعین‌ها در مسجد سهله و یا در مسجد کوفه و یا بعضی از اماکن متبرّکه دیگر، برای زیارت آن حضرت مقیم بوده و به زیارت هم نائل شده‌اند، چیز مهمّی از آن زیارت عایدشان نشده است.

و آنچه از همه ذکرش لازم‌تر است آن است که: ظهور خارجی و عمومی آن حضرت هنوز واقع نشده است، و منوط و مربوط به اسبابی و علائمی است که باید متحقّق گردد؛ ولی ظهور شخصی

و باطنی برای افراد ممکن است؛ و به عبارت دیگر راه وصول و تشرّف به خدمتش برای همه باز است، غایة الأمر نیاز به تهذیب اخلاق و تزکیه نفس دارد.^{۲۱}

هر کس امروز در صدد لقای خدا باشد و در راه مقصود به مجاهده پردازد، بدون شك ظهور شخصی و باطنی آن حضرت برای او خواهد شد، زیرا لقای حضرت حقّ بدون لقای آیتی و مرآتی آن حضرت صورت نپذیرد.

و **محصل کلام** آنکه: امروزه راه تشرّف به حقیقت ولایت آن حضرت باز است، و مهم هم همین است؛ ولی نیاز به مجاهده با نفس اماره و تزکیه اخلاق دارد، و نیاز به سیر و سلوک در راه عرفان حضرت احدیت سبحانه و تعالی دارد، خواه ظهور خارجی و عمومی آن حضرت به زودی واقع گردد و یا واقع نگردد، زیرا خداوند ظالم نیست، و راه وصول را برای افرادی که مشتاقند نبسته است؛ این در پیوسته باز است، و دعوت محبّان و مشتاقان و عاشقان را لبّیک می گوید.

بنابراین بر عاشقان جمال الهی و مشتاقان لقای حضرت او جلّ و علا لازم است که با قدم‌های متین و استوار در راه سیر و سلوک عرفان حضرتش بکوشند، و با تهذیب و تزکیه و مراقبه شدید و اهتمام در وظایف الهیه و تکالیف رحمانیه، خود را به سر منزل مقصود نزدیک کنند؛ که خواهی نخواهی در این صورت از طلعت منیر امام زمان و قطب دایره امکان- که وسیله فیض و واسطه رحمت است- بهره‌مند و کامیاب می گردند، و از هرگونه راه‌های استفاده برای تکمیل نفوس خود متمنّع می شوند، و از جمیع قابلیت‌های خدادادی خود برای به فعلیت درآوردن آنها برای سرمنزل کمال بهره می گیرند. **وَقَفْنَا لِلَّهِ تَعَالَى بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ؛ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ.**

وَأَنَا الرَّاجِي عَفْوَرَبِّهِ

السَّيِّدِ مُحَمَّدِ الْحَسَنِ الْحُسَيْنِيِّ الظَّهْرَانِيِّ

منبع: رساله سرالفتوح، ص ۵۵ تا ۷۳

تحقیق: اندیشکده سیره صالحان

۲۱ - جهت اطلاع بیشتر پیرامون اهمّیت معرفت حقیقت و کنه ولایت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه در قبال ظهور ظاهری، رجوع شود به امام شناسی، ج ۳، ص ۳۴؛ ج ۵، ص ۱۷۷ الی ۱۹۵؛ روح مجرّد، ص ۳۷۲؛ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۱۳ الی ۲۳۵؛ افق وحی، ص ۱۲۳. (محقق)